



مفهوم فرهنگ در آثار افضل‌الدین محمد مرقی

ناصر تکمیل‌همایون*

به نام خدایی که جز او خدای نیست
آغاز هر چیز و او بی‌آغاز
و انجام هر چیز و او بی‌انجام
آشکارا و برونی که زبرش برونی نیست
و پنهان و درونی که فرودش درونی نه
(مقدمه مدارج‌الکمال)

چکیده:

واژه پهلوی فرهنگ که دانش‌پژوهان ایرانی، آن را در برابر واژه فرنگی کولتوریا کالچر (culture) پذیرفته‌اند، در تاریخ ادب فارسی، سرگذشت هزار ساله دارد و در زمینه‌های گوناگون معانی خاصی چون ادب، اخلاق، تربیت، هوش، خرد، دانش، هنر، فضیلت، حکمت، معرفت، فقه، شریعت، بزرگواری، سنجیدگی، شکوهمندی و... پیدا کرده است.

یکی از دانایان برجسته ایرانی به نام افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل، درباره این واژه در مصنفات چندگانه خود با دقتی نظام‌یافته و بینشی همه‌جانبه بحث کرده است که بیان و تحلیل آن در پیوند با اوضاع روزگار و چگونگی احوال وی و قرار دادن مفهوم واژه در کلیت فلسفی و اندیشه‌ای و علمی حاکم بر آن حکیم بلندمرتبت است و نیز نشان دهنده پویایی درون انسان و جامعه، بر پایه ارزش‌های برین جامعه و احاد آن در «شدن»‌های مستمر است به گونه‌ای که دیگر تغییرات در زمینه‌های مختلف در پیوند با این

* استاد جامعه‌شناسی و تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«شدن»ها می‌توانند کارساز باشند و خرد و دانش را نیز به کار گیرند. این امر در مقایسه با برداشت‌های نوین فلسفی و فرهنگ‌پژوهی و مردم‌شناسی معاصر، محور اساسی نوشتار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها:

فرهنگ، علم اندیشه، نفس، انسان، جامعه.

درآمد

واژه پهلوی «فرهنگ» که دانش‌پژوهان ایرانی آن را در برابر واژه فرنگی کولتور یا کالچر (Culture) پذیرفته‌اند، در تاریخ ادب فارسی، سرگذشتی افزون بر هزارسال دارد و در زمینه‌های گوناگون، معانی خاصی مانند ادب، اخلاق، تربیت، هوش، خرد، دانش، هنر، فضیلت، حکمت، معرفت، فقه، شریعت، بزرگواری، سنجیدگی، شکوهمندی و... پیدا کرده است.¹

بسیاری از حکما و متکلمان ایرانی و شاعران گران‌قدر پارسی‌سرای به شیوه‌های گوناگون از فرهنگ در معانی مختلف سخن گفته‌اند.²

یکی از دانایان برجسته ایرانی به نام افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی معروف به بابا افضل، درباره این واژه در رسائل چندگانه خود (مصنّفات) با دقتی نظام‌یافته و بینشی همه‌جانبه بحث کرده است. محور اساسی این نوشتار، بیان و تحلیل واژه فرهنگ در پیوند با اوضاع روزگار بابا افضل، چگونگی احوال وی، قرار دادن مفهوم این واژه در کلیت فلسفی و اندیشه‌ای و علمی حاکم بر آن حکیم بلندمرتبت و مقایسه‌ای کوتاه با برداشت‌های مردم‌شناختی و فرهنگ‌شناختی کنونی است.

لازم به یادآوری است که آثار این حکیم گرانمایه عارف‌مسلك شاعرمنش و باطنی‌مذهب که در پایان سده ششم و نیمه اول سده هفتم زندگی کرده³ به فارسی و عربی و به نظم و نثر فراهم آمده و به احتمال قوی، همه آنچه از او

مفهوم فرهنگ
در آثار افضل‌الدین
محمد مرقی

شناخته شده، به چاپ رسیده است. از او چند رساله به زبان‌های اروپایی و عبری نیز ترجمه شده است. بیشتر نوشته‌های فارسی وی به بهترین سبک و بدیع‌ترین شیوه ماهرانه و متبحرانه نوشته شده است. واژه‌های فارسی ابداعی او را لطیف و بی‌نظیر و بعضی ترجمه‌هایش از جمله کتاب *نفس ارسطو* را نزدیک‌تر به متن لاتین دانسته‌اند تا ترجمه‌ای که به زبان فرانسه موجود است. بر اساس یک برآورد، بیست و سه اثر گوناگون از او نقل شده و بنا بر نوشته‌های دیگر شمار تألیفات او به چهل رساله هم رسیده است.⁴

در تهیه این گفتار در چند بند، از دو مجلد انتشار یافته *مصنّفات* به‌ویژه از رساله‌های *جاودان‌نامه*، *عرض‌نامه*، *ساز و پیرایه شاهان*، *مدارج‌الکمال*، *سیب‌نامه* (*نفاحه*) و *ره‌انجام‌نامه* استفاده شده است.

1. جایگاه فرهنگ‌شناسی

بابا افضل در طبقه‌بندی علوم، دانش‌های انسانی را سه قسم دانسته است: «یکی از آن دنیاوی و دیگر آخرتی و یکی علم اندیشه که واسطه میان آن هر دو» است. (*مصنّفات* [جاودان‌نامه]، ص 260) در تقسیم‌بندی علوم دنیاوی در «علم کردار» سخن گفته و آن را چهار بخش دانسته است:

اول علم که بیشترین تعلقش، حرکات اندام و جوارح است چون «کارهای پیشه‌وران»؛ دوم علم چون «نبشتن و دبیری و علم حیل و کیمیا»؛ سوم علم تعلق به صلاح کار زندگی مردم دارد با یکدیگر، چون «علم سیاسات و معاملات که شریعت است»؛ چهارم علم که موضوع گفتار است، «شناخت خوی نیک و خوی بد مردم است و شناخت راه اکتساب خصال خوب و پرهیز از خصلت‌های بد و این را علم فرهنگ خوانند.» (همان، ص 261)

فرهنگ در این معنا، امری اخلاقی و اعتباری شناخته شده است که در آن، پویایی انسان و خصلت‌های آن از مرحله‌ای به مرحله دیگر شناخته می‌شود. بابا افضل در جای دیگر که از رفتار و ادب سخن گفته، آن را فردی و جمعی دانسته

است. بدین معنا که معرفت شیوه زندگی و نحوه پیوند جماعت‌ها و گروه‌های اجتماعی در حیطه فرهنگ قرار دارد و با دین و سیاست مرتبط است و همچون یک ارزش در مسیر والایی و شکوهمندی جامعه شکل می‌گیرد. بدین رو، در مقوله فرهنگ و ادب جای یافته است؛ چنان‌که گوید:

«آنچه به تدبیر تعیش و مخالطت جماعتی و صنفی تعلق دارد، علم شریعت و علم فرهنگ خوانند و شناخت مکارم اخلاق و رذایل اخلاق و طریق رسیدن به مکارم و پاک شدن از رذایل را ادب خوانند و فرهنگ.» (همان، [ساز و پیرایه شاهان]، ص 96)

2. تعریف فرهنگ

فرهنگ در رفتار و کردار انسان و جامعه تجلی یافته است و به لحاظ فردی با شناخت حرکت‌های بیرونی و مشهود انسان خردمند می‌توان به فرهنگ جامعه‌ای که آن انسان بدان تعلق دارد، پی برد؛ اما خصال درونی و معنوی انسان نیز امری است که با فرهنگ پیوند داشته و با عقل نیز مرتبط است و چگونگی آن بستگی با کاهش و افزایش نیروی عقلانی انسان دارد؛ چنان‌که بابا افضل آورده است:

«چون خاصیت خرد، مردم (= انسان) را از قوت به فعل آید، جمله قوت‌های حیوانی و نباتی و طبیعی خود را بیرون از آنچه به اصل آفرینش تمام فعل و خاصیت بود و به تدبیر و کارسازی خود به سامان دارد و سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خرد یافته شود، ادب و فرهنگ خوانند. چون خورد و خفت و دید و شنید و گفت و کرد خردمند و فضیلت‌های خلقی چون کرم وجود و راستی و ثبات، چون به تدبیر خرد اندوخته شود، نشان قدرت و قوت عقل بود.» (همان، ص 95)

در انسان انواع خصلت‌ها شکل گرفته و هر نوع خصلتی را نهادی خاص باشد که انسان از آن متأثر است؛ خصلت‌هایی که با فرهنگ ارتباط دارند و کارساز و به صلاح آورنده آن‌اند، از یک سو در مجموعه رفتاری (شایست و ناشایست) با

پذیرش تقوا و پرهیزگاری (اخلاق) و از سوی دیگر در نهادهای شرع (ارزشی— الهی) سامان می‌یابد. این امر از دو رسالهٔ مختلف بابا افضل با شرح زیر برداشت شده است.

در یک رساله آورده است: «طریق آسان‌تر در تدبیر و کارسازی مردم (= انسان) آن است که در خود و احوال جسد و قوت‌های نفسانی خویش اندیشه کند و صلاح و فساد هر یک را بنگرد که از چیست و کمال و نقصانشان از چیست و پرورش هر یک به کدام نوع از دانش توان کرد.» (همان، ص 106)

پس از ارائهٔ انواع صلاح‌ها و شیوه‌های دوری از فسادها آورده است: «قوت فرهنگ خود را که کارساز و مدبّر و به صلاح آورندهٔ این اخلاق است، با علما و شرع و اصل تقوا و خداوندان مکارم اخلاق رعیت برابر کند.» (همان‌جا)

در رسالهٔ دیگر نوشته است: «صنّفی دیگر باشد که بهره‌شان تمام‌تر و کارشان شریف‌تر و عملشان لطیف‌تر از آن اهل مرتبهٔ پیشین⁵ بود و کارشان نه بر حرکت آلات جسمانی متصوّر آید، بلکه آثار عقل را در اخلاق و قوت‌های حیوانی به کار برند و خوی‌های حیوانی را بدان آراسته و پیراسته دارند و از آن اخلاق که برشمرده شد در فصل گذشته، از ناقصان ناستودهٔ طبیعت و قوت، خود را پاک و زدوده و پالوده خواهند از عداوت و تکبر و کینه و لجاج و از حرص و شره و طمع و بخل و از مکر و فریب و نفاق و تلبیس و دغل و خیانت و دیگر خوی‌ها که طایفهٔ ستمکاران و فسق و بی‌سپاسان و کفار بدان گردند. چون زهاد مردم و عباد و اهل کوشش و روش در کارهای خیر و راه‌های صواب و نیکوکاری و فرهنگ‌جویان و آنکه به حق و پروردگار خود نیکوگمان بود، چنین مردم در شمار ابرار و اخیار باشد.» (همان، [مدارج الکمال]، ص 36)

3. حیوان و انسان (= حیوان فرهنگی)

نام مردم (= انسان) بر این «جانورِ راست قامتِ پهن استخوانِ برهنه پوستِ آزمند

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شمارهٔ هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

خشمناک با امید و بیم و خواهش بدان نهاده شود که چنین جانور (= انسان) اگر مدد پرورش از او باز نگسلد و گزند آسیب و آفات بر او نیاید تا او به حد ممکن مردم رسد و زمانی که به حد ممکن مردم یعنی انسان ارتقا یابد، آنگاه از او اثر فضیلت‌ها و خصیلت‌های حقیقی، نه حسی و خیالی نماید، چنین اندیشه‌های درست و بینش راست و دانش یقین و گفتار صدق و نمودن دانش‌های پوشیده و یافتن چیزها بر آنچه هستند و چنان‌که هستند و رسیدن بدان‌چه چیزها را بدو توان یافت و امثال این فضایل از اخلاق، اعتدال و صنایع.» (همان، ص 10)

بابا افضل به نفس حیوانی و نفس انسان باور دارد و در شناخت آن‌ها آورده است: «نفس انسانی از نفس حیوانی جدایی ندارد در مردم هم‌چنان که مردم بودن از جانور بودنش جدا نیست و جانور بودنش، مردم بودنش بود، و در دیگر جانوران، جانور بودن جدا گشت از مردم بودن و از این است که مرتبت نفس حیوانی در مردم از مرتبت دیگر جانوران برگذشت هم در قوت ادراک خیالی و وهمی و هم در قوت فعل و حرکت.» (همان، ص 24)

وی صفت بارز مردم یعنی انسان را چنین تعریف کرده است: «شان مردم تمام (= انسان کامل) آن است که همه قوت‌های او را مرتبت اعتدال بوده میان شدت و ضعف از قوت سبعی و بهیمی و نباتی و همه مستخر و مطیع خرد باشد.» (همان، ص 44-45)

به تعبیر دیگر «خاصیت مردم دانش است و شناخت، و بدان از دیگر جانوران ممتاز و پیدا شد.» (همان، ص 49)

4. دانش و آموزش

به عقیده بابا افضل، دانش و شناخت در پیوند با خرد است و در انسان کامل، خرد حاکمیت پیدا کرده است و ارزش‌ها از هر نوع، چه فردی و اخلاقی و چه اجتماعی و ریشه‌دار، به محک خرد شناخته شده‌اند و به بیان وی: «اصل و مایه همه خوبی‌ها خرد است و چون نبود که خوب و ناخوب را جز خرد از هم جدا

ندارد و چون خرد در جان گویا درنگی شد، خوبی‌ها فراوان شوند و زشتی‌های اخلاق باز نیکویی گردند و شتاب و بی‌شکویی باز ذکا و زیرکی گردد و بلادت و کسل، حلم و وقار شود و تهوّر و ناپاکی، شجاعت و پردلی شود و درشتی و عقوبت کردن ادب و فرهنگ دادن.» (همان، [ساز و پیرایه شاهان]، ص 102)

آموزش و پرورش به معنای ایجاد دگرگونی در انسان از یک سو و انتقال فرهنگ و موارث جامعه از نسلی به نسل دیگر، از مسائل عمده‌ای است که مورد توجه ویژه حکیم دقیق‌نظر ما قرار داشته است. بابا افضل، امر آموزش و پرورش را مستمر و درازمدت می‌داند و در جایی برای مثال آورده است: «میوه خوب آفریده نشد مگر خوردن را» (همان، [جاودان‌نامه]، ص 328) و برای اینکه میوه‌ای خوب باشد، باید در فراگردی قرار گیرد که وی آن را چنین بیان کرده است:

«خوشه انگور نخست که پیدا شود، آن کار را که از وی خواسته‌اند نشاید، پس سوی وی همی آید ماده‌ای که وی را همی برد [سوی] ترشی خوب تا شایسته گردد. بعضی آن مقصود را که از وی جسته‌اند نه همه را [= کاربرد غوره] به پس وی آید ماده‌ای که وی را به سوی کمال برد در جمله معانی که از وی توان یافت (= انگور کامل شیرین) آنکه تمام گردد.» (همان، ص 336-338)

بابا افضل این تحوّل را در مورد انسان نیز پذیرفته است و چنین گوید: «همچنین مردم (= انسان) محسوس نخست در این عالم پیدا شود (= کودک) و به هیچ کاری که وی را برای [آن] می‌پرورند، نشاید (= نداشتن توان دریافت و کارکرد) پس آن ماده به وی آید که او را به منزل آموختن برد نه دانایی و چون در این منزل فرهنگ تمام می‌یابد، ماده‌ای بزرگ‌تر که تمام است و تمام کننده به وی پیوندد و او را به دانا و شناسا کند.» (همان، ص 239)

بابا افضل به تقدم «تزکیه» بر «تعلیم» که اساس آموزش اسلامی، بر پایه آیه شریفه «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: 164؛ جمعه: 20) اعتقاد دارد و در رساله‌ای آورده است که یکی از شاگردان ارسطو به استاد گفت: «برفروز دل‌های ما را به فروغ چراغ خود پیش از آنکه فروغش فرو نشیند ای پدر مهربان» ارسطو

گفت: «پاینده‌ترین علما در علم آن است که دانش نیندوخت الا پس از آنکه نفس را فرهنگ داده بود و خوی خود را ستوده کرده.» (مصنّفات، [تفاحه]، ص 120)

نتیجه‌گیری

بابا افضل کاشانی، یکی از برجسته‌ترین حکیمان متأله شیعی ایرانی است که با به کار بردن واژه فارسی فرهنگ، از این امر اخلاقی و اجتماعی سخن گفته است. وی در تعیین جایگاه علم فرهنگ، طبقه‌بندی ویژه‌ای را پیشنهاد کرده که با طبقه‌بندی دیگر حکیمان تفاوت اندکی دارد و بیش و کم طبقه‌بندی دانشمند فرانسوی و مؤسس جامعه‌شناسی، اوگوست کنت (Augste Conte) (1798-1857م) را از علوم بر مبنای کلیت متنازل (Generalite Decroissante) و تفصیل و پیچیدگی متصاعد (Complication Croissante) به یاد پژوهشگران کنونی می‌آورد.⁶

دانش‌ها نزد افضل‌الدین محمد کاشانی، در مرتبت «کلیت» و «فرود» بودن انواع دارند به گونه‌ای که وجود دانش فرودین، فرع وجود دانش کلی بوده و شناخت و فایده هر یک نیز به همین شیوه است؛ چنان‌که گوید: «جمله علوم را [که] در پیش نام برده‌ایم، از فنون علم طبیعت و علم مقادیر از هندسه و عدد و علم نفس و تفصیل قوت‌های او و علم سیاسات و شرایع جمله به دانستگی علم الهی دانسته باشند به ترتیبی خاص. هر صنفی به نوع آن اصناف و هر نوعی به جنس و هر جنسی متوسط به جنسی بالاتر از وی، چنان‌که علم شریعت و سیاست و فرهنگ پس از علم و شناخت اعمال و طبایع نفس مردم (= انسان) است.» (همان، [عرض‌نامه]، ص 214)

در این بیان، می‌توان با مسامحه‌ای اندک باور داشت که وی بیش و کم با علم جامعه‌شناسی (= شریعت و سیاست و فرهنگ) و علم روان‌شناسی (= شناخت اعمال و طبایع نفس مردم) آشنایی پیدا کرده است و بدین اعتبار بر پایه شناخت انسان (= اختلاف اعمال، کثرت طبایع، اختلاف قوت‌ها) مسئله فرهنگ‌پذیری را مطرح ساخته است.

خرد و تعقل در اندیشه بابا افضل جایگاه والایی دارد و آنان که وی را خردگرا (Rationaliste) دانسته‌اند، برداشت درستی داشته‌اند. وی خرد را تنها راه رستگاری و پایه همه نیکی‌ها دانسته است. به عقیده او حتی خوب و ناخوب را خرد تمیز می‌دهد و اگر انسان رفتارش را با خرد آمیزش دهد و بر پایه دستورهای خرد رفتار کند، از جایی که رفتارهای ناپسند قرار دارند به جایی که رفتارهای نیکو منزلت یافته‌اند، انتقال می‌یابد. خاصیت انسان با خرد، شناخت خود و جهان هستی و آخرت است. از این شناخت، دانش حاصل می‌شود؛ دانشی که در پیوند با زندگی انسان و آمیزش در جماعت‌ها و گروه‌های جامعه (= اجتماعی) باشد، همانا علم شریعت و سیاست و فرهنگ است و آن بخشی که ارزش‌های جامعه را مبین می‌دارد و خوبی‌ها (فضایل اخلاق) و بدی‌ها (رذایل اخلاق) و راه رسیدن به خوبی‌ها (= ارزش‌های برین جامعه) (Valeur Transcendente) و دور شدن از بدی‌ها (= امرهای نامقبول و ناپسند اجتماعی) (Non Legitime) را می‌آموزاند، ادب و فرهنگ است. بدین اعتبار، در فرهنگ دو مرتبت موجود است: نخست شناخت ارزش‌های جامعه و دیگر رسیدن به ارزش‌های والای جامعه.

کوتاه سخن آنکه، دو نهاد «ارزش» و «آموزش و پرورش» با هم آمیختگی کامل دارند و فرهنگ به گونه مجموعه‌ای پویا، هم سازنده و هم آموزش دهنده و هم حرکت‌آفرین به سوی ارزش‌های برین است و بر دانش برتری دارد، اما دانش را خوار و کم‌بها نمی‌کند؛ چنان‌که گوید:

«ای نفس، براندیش حکمت پدیدکننده این چیزها را و بدان اعتبار کن و بدان که آدمی آفریده نشد از برای هیچ چیز مگر از برای دانش و کارکرد به دانش.» (همان، [جاودان‌نامه]، ص 328)

این تحول و زمان تحول و چگونگی آن در تعلق به انسان نوعی حرکت به سوی کمال است که در زمان‌هایی، نهاد خانواده و در زمان‌های دیگر، نهاد آموزش و پرورش عهده‌دار آن است. بدین سان فرهنگ، پویایی درون انسان و جامعه است که بر پایه ارزش‌های برین جامعه و آحاد آن (= انسان یا به تعبیر بابا افضل، «مردم»)

را در «شدن»های مستمر قرار داده است. دیگر تغییرات در زمینه‌های مختلف در پیوند با این «شدن»ها می‌تواند کارساز باشد که خرد و دانش را نیز به کار گیرد و جز آن عبث خواهد ماند و کوشش‌ها فرجام نخواهد یافت.

این برداشت‌ها با نظریه‌های جدید فرهنگ‌شناسی و توسعه و رشد هماهنگی دارد. پیام آن پیر زنده‌دل خفته در آخرین رواق دروازه‌های کویر ایران‌زمین به گونه‌ای «خیر الکلام» این نوشتار چنین است:

«حقیقت و خودی مردم که مردم بدان مردم است، نه حقیقت و خودی نبات و حیوان است و منشأ دانستن آن حقیقت‌طلب است و منشأ طلب یافتن آن حقیقت انسان است. پس طالب خود است و مطلوب هم خود و خود را طلبیدن به خود باز شدن است و خود را دانستن و به خود رسیدن.» (همان، [ره‌انجام‌نامه]، ص 68-69) و به زبان لسان الغیب خواجه شیراز:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد
(دیوان حافظ، ص 119)

پی‌نوشت‌ها:

1. برای آگاهی بیشتر ر.ک: «واژه‌شناسی فرهنگ»، ناصر تکمیل همایون، مجله فرهنگ و زندگی، تهران، شورای عالی فرهنگ، شماره 18، تابستان 1354، (نیز منابع و مطالعات یاد شده در آن مقاله).

2. برای آگاهی بیشتر ر.ک: بررسی واژه فرهنگ در شاهنامه، ناصر تکمیل همایون، هفتاد مقاله ارمنان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، گردآوری دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار، اساطیر، تهران، 1370.

3. برای آگاهی بیشتر ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، 277/3؛ نیز دانشنامه جهان اسلام، جزء اول، ص 31، مقاله «ابا افضل».

4. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرهنگ و فرآیند فرهنگ‌پذیری در آثار بابا افضل کاشانی، ص 104-115 (در این مقاله که مورد استفاده مجدد نگارنده قرار گرفت، به تفصیل از زندگی و آثار علمی و شیوه‌های اندیشه و باورمندی بابا افضل و نیز از آرامگاه وی در مرق کاشان و معماری و زینت‌کاری‌های آن سخن به میان آمده است).

5. کسانی که بهره‌شان از نفس عاقله در حد عقل عملی بود.

6. اصلی که اگوست کنت در طبقه‌بندی علوم در نظر داشته است این است که «علوم ساده و بسیط بر آن‌ها که ترکیب و تفصیلشان بیشتر است، مقدم‌اند؛ چنان‌که از عوارضی که موضوع علوم‌اند. آن‌ها که تفصیل و خصوصیت و ترکیب اخلافاشان بیشتر است، متکی بر عوارضی هستند که ساده‌تر و بسیط‌ترند و آن‌ها را می‌توان تابع اینها دانست، یعنی امور ساده و بسیط، مبدأ و مبنای امور مرکب و مختلط می‌باشند و دریافتن آن‌ها هم آسان‌تر است.» (سیر حکمت در اروپا، 70-69/3)

منابع

- «بابا افضل»؛ زریاب خوبی، *دانشنامه جهان اسلام*، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، 1359.
- بررسی واژه فرهنگ در شاهنامه؛ ناصر تکمیل همایون، هفتاد مقاله ارمان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، گردآوری دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار، اساطیر، تهران، 1370.
- *تاریخ ادبیات در ایران*؛ ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، تهران، 1346.
- *دیوان حافظ*؛ تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، چ 1، نگاه، تهران، 1372.
- *سیر حکمت در اروپا*؛ محمدعلی فروغی، زوار، تهران، 1317.
- «فرهنگ و فرآیند فرهنگ‌پذیری در آثار بابا افضل کاشانی»؛ ناصر تکمیل همایون، نامه فرهنگ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، زمستان 1373.
- *مصنفات*؛ افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، به اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چ 1، خوارزمی، تهران، 1366.
- «واژه‌شناسی فرهنگ»، ناصر تکمیل همایون، *مجله فرهنگ و زندگی*، تهران، شورای عالی فرهنگ، شماره 18، تابستان 1354.